

## فشار محمدعلیشاه به عین الدوله

در این ایام که دامنهٔ انقلاب گیلان توسعه پیدا کرده بود و تمام گیلان و منجیل تا چند فرسخی قزوین به دست مجاهدین افتاده و انقلاب اصفهان هم آغاز شده بود، محمدعلیشاه کوشش می کرد که بهر قیمتی که تمام می شود تبریز را فتح کند و قشونی که در تحت امر عین الدوله بود احضار نماید و به طرف گیلان و اصفهان بفرستد بهمین علت ساعت به ساعت به عین الدوله فشار می آورد و بازخواست می کرد که چرا کار تبریز را یکسره نمی کند. تمام امید عین الدوله به شجاع الدوله بود و تصور می کرد که او یگانه شخصی است که قادر است تبریز را فتح کند.

این بود که عین الدوله با وجود تکبر و خودخواهی که داشت با اتفاق امیر جنگ بختیاری و یک عده صاحب منصب و قشون و چند عراده توپ رهسپار اردوگاه شجاع الدوله شد و دوشب در آنجا ماند و با شجاع الدوله به مشورت پرداخت و برای دلگرم کردن خوانین و سرکرده های کوچک که در اردوی شجاع الدوله بودند لقب و انعام بسیار داد و نقشهٔ هجوم عمومی به تبریز را تهیه نمود و سپس به باسمنج مراجعت کرد و بدون درنگ به محمدعلیشاه تلگرافاً مژده داد که کار تبریز تا دوزخ دیگر تمام خواهد شد و بعد از این اعلیحضرت از طرف آذربایجان نگرانی نخواهد داشت.

کلیه قوایی که در تحت فرماندهی عین الدوله بود در چند روز خود را برای هجوم دسته جمعی به تبریز آماده نمود و مقرر شد که صبح دوازدهم صفر جنگ را آغاز نمایند. شجاع الدوله قرهسلک را معسکر خود قرار داده و ده هزار نفر مرد جنگی از سوار و پیاده و چند عراده توپ برای حمله در اختیار خود داشت.

فرماندهان قشون ملی بدون آنکه اطلاع از آمادگی و نقشه و قشون دولت داشته باشند برای سرکوبی قشون شجاع الدوله پیش از طلوع آفتاب همان روز از محله حکماوار به طرف اردوگاه دشمن حمله بردند ولی چون اسواج دریا که به صخره ای بر بخورد به مقاومت قشون شجاع الدوله که کاملاً مجهز و آماده برای حمله به شهر بود برخوردند

و بادادن تلفات سنگین راه مراجعت و یا بهتر بگوییم فرار به شهر را پیش گرفتند، قشون شجاع الدوله به تعقیب مجاهدین برخاست و چون سیل به طرف شهر سرازیر شد و در اندک زمانی حکماوار را تصرف نمودند و بسیاری از مردمان بیگناه را کشتند و صدها خانه را خراب و ویران کردند و هستی ساکنین را به یغما بردند. از شام غازان و سردودهم یک ستون از قشون دولتی وارد کارزار شد و نیز از سمت بازنج گروه دیگری با توپخانه قوی خیابان را زیر آتش گرفت و پیاده نظام و سوار در تحت حمایت آتش توپها به حمله پرداختند و پیشرفت قابل توجهی نمودند.

پس از تصرف حکماوار چند عراده توپ به آنجا حمل نمودند و توپها را در نقاطی که مسلط بر شهر بود استوار کردند سپس شجاع الدوله شخصاً در میان دسته‌ای موزیک و صدای طبل و شیپور وارد میدان کارزار شد و با جمعی سواران زنده به بیدان حاج حیدر وارد شد و آن میدان را محل فرماندهی خود قرار داد. از طرف خطیب و آخونی، ستون انبوهی مرکب از چندین هزار نفر سرباز و سوار به طرف شهر حمله برد.

دسته‌های مجاهدین که سنگرهای آن ناحیه را حفاظت می نمودند و ریاست آنان با مشهدی محمد علیخان بود تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی اختیار کردند.

در شام غازان یارمحمدخان کرمانشاهی و یکدسته مجاهد با فداکاری و سختی در مقابل سیل قشون دولتی ایستادگی می کردند ولی این مقاومت دلیرانه به جایی نرسید و یارمحمدخان و همراهانش با دادن تلفات عقب نشستند و بیرق دولتی در روی اتفاعات خطیب برافراشته شد.

هنوز ظهر نشده بود که حکماوار و آخونی و خطیب به دست دشمن افتاد و قشون دولت در یک جبهه بطول یک فرسخ در حدود نیم فرسخ پیشروی کرده و خود را به داخل شهر رسانیده بود.

همینکه خبر شکست مجاهدین و پیشروی قشون دولتی به مردم تبریز رسید غوغایی برپا شد که تا آن تاریخ نظیر آن دیده و شنیده نشده بود، مردم که از بی رحمی و یغماگری قشون وحشی دولت آگاه بودند بی نهایت پریشان خاطر و مضطرب شدند و اگر حمل برگزافگویی نشود اگر اسلحه بدست می آوردند زن و مرد و بزرگ و کوچک برای نجات خود وارد میدان کارزار می شدند.

در آن روز اکثر ملاحا و معمین تفنگ بدست به جنگ پرداختند و حتی اعضای انجمن ایالتی به دفاع برخاستند از جمله کسانی که در آن روز لباس رزم دربر کردند و برای دفاع از آزادی جنگ نمودند حاجی شیخ علی اصغر لیلایوی، شیخ محمد خسیانی، میرزا اسمعیل نویری، آقامیرزا محمد تقی طباطبائی، میرزا احمد قزوینی نماینده حجج اسلام نجف و جمعی از ملاحا و پیشنمازها بودند.



ستارخان بدون درنگ با عده‌ای از جنگجویان رهسپار میدان جنگ شد و از راه امیرزین‌الدین خود را به‌دیزج رسانید و در میان گلوله که چون تگرگ به اطرافش می‌بارید یک بالاخانه را که مشرف برنقاطی که دشمن در دست داشت بود سنگر نمود و بنای تیراندازی را گذارد و چون مجاهدین گروه‌گروه به یاریش رسیدند محل مذکور را ترک کرد و تفنگ در دست و جنگ کثان به خط مقدم جبهه شتافت و محل مساعدی را که مسلط بر میدان جنگ بود انتخاب نمود و به جنگ پرداخت.

پیرسرد محترمی بنام حاجی علی‌عمو که از مشروطه خواهان بنام بود در آن روز شهامت و از خود گذشتگی از خود نشان داد که دیرزمانی نقل مجالس بود، آن مرد سالخورده با جمعی از مجاهدین در میان صدها گلوله خود را به تویی که مجاهدین صبح همان روز از دست داده بودند رسانید و با دادن تلفات و از پا درآوردن چند نفر از قشون دولت توپ را تصرف کرد و با یک وضع طاقت‌فرسا توپ را به نقطه مرتفع که مسلط بر میدان جنگ بود استوار نمود و دشمن را زیر آتش گرفت.

سپس جنگ سختی میان طرفین در گرفت که به قیمت جان عده زیادی تمام شد ولی عاقبت آثار سستی در قشون دولتی ظاهر گردید و شجاع الدوله بناچار میدان جنگ را به دست مجاهدین سپرد و خود و همراهانش عقب کشیدند.

می‌گویند آن روز مجاهدین باندازه‌ای با حرارت و جسارت جنگیدند و بی پروا جلو رفتند که هرگاه شجاع الدوله بموقع فرار نکرده بود به دست مجاهدین اسیر می‌شد. حکماوار مجدداً به دست مجاهدین افتاد و مردم از قتل و غارت نجات یافتند. در تلگرافی که قنصل انگلیس مقیم تبریز به سفیر انگلیس کرده می‌نویسد ستارخان بدون آنکه متوجه باشد که پیشرفت قیام تبریز بستگی به حیات و زنده بودن او دارد با بی‌پروایی خود را در مخاطرات می‌اندازد.

در خطیب و آخونی هم جنگ با کمال شدت آغاز شد و تا غروب طرفین به زد و خورد مشغول بودند اول قشون دولتی پیشرفت کرد و قسمتی از سنگرهای مجاهدین را اشغال نمود ولی پس از آنکه قوه امدادی به مجاهدین رسید و از عقب نشینی و فرار شجاع الدوله و لشکریانش آگاه شدند با شدت هرچه تمامتر به دشمن حمله بردند و رشادت و شجاعت بی‌نظیری از خود به یادگار گذاردند. چون نگارش جزئیات جنگ آن روز طولانی و بدون در نظر گرفتن و اطلاع داشتن به جغرافیا و نقشه شهر غیرممکن است اینست که از شرح آن صرف نظر کرده به نتیجه می‌پردازیم عاقبت فتح نصیب ملیون شد و قشون دولت با دادن تلفات سنگین در تمام طول یک فرسخ جبهه عقب نشینی کردند و به مواضع اولیه خود بازگشتند. بواسطه جزر ومدی که آن روز در جبهه جنگ روی داد و عقب نشینیها و جلو رفتنهای طرفین عده مقتولین و مجروحین زیاد بود.

روزنامه مساوات عده مقتولین جبهه خطیب را صد و پنجاه نفر نوشته ولی بعضی از

مطلعین می‌گویند عده کشتگان طرفین در تمام جبهه از سیصد نفر متجاوز بود. ناگفته نگذاریم که مقداری از اثاثیه مردم که از طرف قشون دولتی یغما شده بود پس از فرار بجا گذاردند و ستارخان دستور داد اثاثیه مذکور را به صاحبانش مسترد دارند.

در جبهه خیابان که از طرف باقرخان سالار ملی مدافعه می‌شد جنگهای سختی روی داد ولی بواسطه استحکام سنگرهای مجاهدین، قشون دولتی نتوانست پیشرفت زیادی بکند و فقط بوسیله یک باطری توپ که در سالاری باغ برقرار کرده بودند خسارت زیادی وارد آوردند ولی در آخر کار قشونی که در تحت فرماندهی سالار بود بهجوم پرداختند و به فراز کوه حمله بردند و با از دست دادن چند نفر از جنگجویان معروف، آن محل مرتفع را که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسیار داشت اشغال کردند.

جنگ دوازدهم صفر موجب تنبه ستارخان و مجاهدین شد و به آنها فهمانید که باید بیش از پیش به استحکام حدودی که ممکن است مورد حمله قشون دولت قرار گیرد بپردازند بهمین علت از روز بعد از جنگ شروع به استحکام تقاطعی که از نظر سوق الجیشی اهمیت داشت پرداختند و چند توپ در بلندیها برقرار کردند و عده‌ای از نیرومندترین مجاهدین را به حفاظت سنگرهای سرحدی گماشتند.

مردم شهر تبریز هم که از وحشیگری و غارتگری قشون دولتی بجان آمده بودند با دل و جان آماده بودن خود را به ورود در جرگه مجاهدین برای حفاظت شهر اعلام داشته و عده زیادی لباس مجاهدت دربر کرده روزها را به مشق و تیراندازی می‌پرداختند. از طرف دیگر برعین الدوله و شجاع الدوله مسلم شد که با هجوم بردن به شهر تبریز نمی‌توانند شهر را تصرف بکنند و یگانه راه بزانو درآوردن ملت تبریز بستن راه آذوقه و نان و آب بر روی آنها است و باید تبریز را بوسیله قحطی از پای درآورد بهمین جهت از آن تاریخ بیش از پیش در مسدود کردن جاده‌هایی که به شهر منتهی می‌شد کوشش کردند و از عبور و آمد و شد و حمل و نقل مواد خوراکی و مال التجاره به شهر جلوگیری کردند.

سال نو در اواخر ماه صفر آغاز شد ولی مردم تبریز بواسطه اینکه عید نوروز مصادف با ایام سوگواری بود و بعلاوه بعلت فشار قحطی و کمی آذوقه بخلاف سنن باستانی از انعقاد جشن عید و شادمانی محروم ماندند و در سختی ایام عید را می‌گذرانیدند. با اینکه مرحوم ثقة الاسلام سختی و بدبختی مردم تبریز را به محمدعلی‌شاه تلگراف نمود و گشایش آن وضع رقت‌بار را درخواست کرد آن سرد بی‌رحم کمترین اقدامی نکرد و با بی‌اعتنایی حلقه محاصره شهر را تنگتر نمود.

### عید نوروز



روحانیون نجف تلگرافاً کمک سپهدار و صمصام السلطنه را در حمایت فوری مردم تبریز خواستار شدند ولی آنها کاری نمی‌توانستند انجام بدهند و قادر نبودند گاسی در راه کمک به مردم تبریز بردارند.

مردم تبریز برای نجات خود از تنگی و سختی یک راه بیشتر نداشتند و آن حمله به دشمن و شکستن خط محاصره و باز کردن راهها بود. برای منظور فوق‌روزیست و نهم صفر غفلتاً به طرف اردوی دولتی حمله بردند و به جنگ پرداختند مخصوصاً از طرف خیابان بسنگرهای قشون دولتی هجوم برده شد و عده‌ای را کشته و جمعی را دستگیر نمودند و مقداری تفنگ و قشنگ بغنیمت گرفتند ولی پیشرفت مهمی نصیب ملیون نشد و طرف عصر به اردوگاه خود بازگشتند و سنگری را که از دشمن گرفته بودند مستحکم نموده و عده‌ای مستحفظ در آن گذاردند.

تلگراف به اسلامبول - احرار از خیابان به اردوی دولت حمله بردند سنگر بزرگ را متصرف شش نفر اسیر ۳۴ نفر مقتول سابقی فرار کردند غنایمشان ضبط انجمن ایالتی شد.

در چهارمین روزسال نو مجاهدین دست به یک جنگ دسته جمعی زدند به این معنی که تقریباً تمام مجاهدین و اعضای انجمن و بسیاری از مردم شهر در این جنگ شرکت کردند و با صدای شیپور و موزیک از راه خیابان به طرف اردوی دولتی حمله بردند و جنگ با شدت میان دو طرف درگیر شد و تا غروب آفتاب ادامه داشت، اگر چه مجاهدین در این جنگ چندین سنگر قشون دولتی را اشغال کردند ولی چون قوای دولتی نقاط مرتفع را سنگر کرده بودند و توپهای نیرومند در اختیار خود داشتند ملیون تلفات بسیار دادند و نتیجه‌ای که انتظار داشتند بدست نیاوردند و نتوانستند دشمن را از میان بردارند و به خارج شهر راه یابند.

مشهدی‌علیخان که خود یکی از سرکرده‌های این جنگ بود در خاطراتی که از خود گذارده می‌نویسد آن روز ما یکصد و پنجاه نفر کشته دادیم.

#### چهارم فروردین

سران ملیون از جنگهای پی‌درپی و تلفات بسیاری که می‌دادند دو منظور داشتند یکی آنکه مردم شهر را از گرسنگی نجات بخشند دیگر آنکه اگر قشون دولتی را از میان برمی‌داشتند و راه آذوقه را به شهر بازمی‌کردند بیم ورود قشون روس به تبریز از میان می‌رفت و دیگر روسها به بهانه رسانیدن خوراک به اتباع بیگانه قشون به تبریز نمی‌توانستند وارد کنند.

#### از جان گذشتگی

با اینکه تمام کسانی که گندم و جو و خواربار انبار کرده بودند جوانمردانه به قیمت ارزان و به رایگان در دسترس عموم گذارده بودند، بیش از چند دکان نانوايي در شهر باز نبود و بیش از ثلث مردم شهر نمی توانستند نان بدست بیاورند فقط جیره مجاهدین تا حدی منظم داده می شد ولی سایر مردم مخصوصاً فقرا بسختی می گذرانند و چون آن سال هوا مساعد بود و زمین در اول بهار سبز و خرم شده بود مردم بناچار به خوردن علف پرداختند و آنچه یونجه در شهر و اطراف کشت شده بود درو کرده و خوردند. می گویند زنها برای نجات خود از گرسنگی به زمینهای یونجه که در نزدیک سنگرهای قشون دولتی بود هجوم می بردند و از مجروح شدن اندیشه نداشتند.

## قحطی

شجاع الدوله که از شکستهایی که در جنگهای پیش نصیب شده بود بی نهایت خشمگین بود و خود را برای انتقام آماده می کرد به امید اینکه مردم تبریز بواسطه کمی خوراک و سختی زندگانی روحیه خود را از دست داده و ناتوان شده اند و دیگر دل و جرأت پیش را در جنگ ندارند پس از آنکه چند روز به نظم قشون پرداخت و احکاسی چند برای سردسته ها و رؤسای سوار و پیاده و توپچیها صادر نمود نیمه شب بیست و چهارم فروردین در حالیکه سواره در صف مقدم جای گرفته بود با قشون انبوهی به طرف اناختون رهسپار گردید و از آنجا به طرف شهر حمله برد.

## بیست و پنجم فروردین

می گویند شجاع الدوله آن روز بحدی به فیروزی خود اطمینان داشت که از اردوی رحیم خان که در همان نزدیکی بود استمداد نخواست و با قشونی که در تحت فرمانش بود به جنگ پرداخت. مجاهدین که در جنگ سابق تا حدی غافلگیر شده بودند بطوری که نوشتیم سنگرهای مقدم جبهه را بوضع مطلوبی مستحکم کرده بودند و عده زیادی از مجاهدین شجاع و جنگ آزموده را به یاسبانی و نگاهداری آن گماشته بودند همینکه از حمله قشون دولتی آگاه شدند بنای تیراندازی را گذاردند و قشون مهاجم را زیر آتش گرفتند جنگ در اطراف پل آجی تا بعد از ظهر بسختی دوام داشت ولی چون قشون دولتی از پیشرفت مأیوس شد و نتوانست گامی پیش برود و شجاع الملک که یکی از صاحبمنصبان معروف بود کشته شد، بناچار دست از جنگ کشید و به اردوگاه خود بازگشت.

مجاهدین که از شکست قشون شجاع الدوله تشجیع شده بودند به دنبال آنها تاختند و عده ای را به خاک هلاک انداختند ولی در همان موقع سواران رحیم خان یاری قشون دولتی شتافتند و آنها را از مهلکه نجات دادند.

یکی دیگر از سردسته های قشون دولتی بنام صولت السلطنه در آن جنگ تیر خورد



و نسخی مجروح گردید.

چون اتباع دول بیگانه متیم تبریز هم در آن زمان دچار کمی خواربار شده بودند قسول انگلیس - روس - عثمانی پس از مشورت به محمدعلیشاه تلگراف کردند که اجازه بدهد روزی یک خروارونیم گندم برای خوراک اتباع خارجه وارد شهر تبریز بشود محمدعلیشاه تقاضای آنان را نپذیرفت و جواب داد که اتباع دول خارجه بهتر است از شهر بیرون بروند و در یکی از قصبات نزدیک با سمنج سکنی کنند.

### کنکاش نمایندگان خارجه

از دیرزمانی مدرسه امریکایی در تبریز تأسیس شده بود و بسیاری از جوانان ایرانی در آن مدرسه تحصیل می کردند جوانی بنام باسکرویل که بیش از بیست و پنجسال از عمرش نگذشته بود برای تدریس در مدرسه مذکور از امریکا به تبریز آمده بود و در حالی که به تعلیم و تربیت فرزندان آذربایجان همت گماشت با سردمان آزادبخواه و روشن فکر آن سامان دوستی و آمیزش پیدا کرده بود.

### جانبازی یک جوان آمریکایی

این جوان امریکایی که از شیفتگان آزادی بود موقعی وارد تبریز شد که مردم آن سامان جان در کف گرفته برای تحصیل مشروطیت و آزادی قیام نموده بودند و در راه وطن از بدل جان و مال خود دریغ نمی داشتند. با سکرویل که جسم و جانش مجذوب آزادی شده و تجلیات آزادی روح پاکش را تسخیر کرده بود چون خدمت نظام وظیفه را در امریکا انجام داده و از فسون نظامی بی بهره نبود، جمعی از جوانان آزادبخواه و برشور را گرد خود جمع کرد و نام آنها را فوج نجات گذارد و همه روزه در ارگ به مشق دادن آنها پرداخت و چون افرادی را که تربیت کرده بود آماده برای جنگ و مبارزه نمود بی پروا در جنگی که در قراآغاج میان ملبون و قشون دولتی در گرفت با عشق و علاقه بی پایان با تفاق یازده نفر از جوانان فوج نجات به طرف سنگر قزاقها حمله برد و همینکه به تبریز رسید یکی از قرائنها به طرف او شلیک کرد و آن جوان با نعل تمش بر زمین شد و در راه آزادی جان سرد و نام برافشارش در تاریخ انقلاب ایران جاودان یادگار ماند.

آنچه تحقیق و تعمق کرده فلسفه این جنگ اخیر را که بنام روز آخر فروردین جنگ شاه غازان خوانده می شد، بدست نیاوردم زیرا در نتیجه جنگهای گذشته برای قشون دولت و مجاهدین مسلح شده بود که هیچک از دو طرف قادر به مغلوب کردن و از میان برداشتن طرف دیگر نیست پس جهت از جنگیدن جز خون نکدیگر را ریختن نتیجه

### روز آخر فروردین و آخرین جنگ

دیگری در کار نبود.

سران قشون دولتی در نتیجه چندین ماه جنگ پی در پی و دادن تلفات زیاد و بکار بردن انواع دسایس و حیل بخوبی فهمیده بودند که قادر به فتح شهر تبریز نیستند و کوشش و کشش آنها در این راه بی فایده است.

مجاهدین هم می دانستند که چون قشون دولتی از حیث عده و توپخانه و سوار-نظام و اسلحه بر آنها تفوق دارد قادر به مغلوب کردن آنان در جلگه نیستند و جز دادن تلفات نتیجه دیگر از جنگ در جلگه نخواهند برد و فقط در حمایت سنگر و حفاظت استحکامات می توانند حملات قشون دولتی را رد کنند و به آنها تلفات سنگین وارد نمایند.

بهمین علت دولتیها پس از شکست شجاع الدوله تمام هم خود را صرف بستن راهها و جلوگیری از ورود مواد خوراکی به تبریز می نمودند و خیال حمله به شهر را در سر نداشتند.

این جنگ آخر فروردین را که در آن جوان امریکایی و میرزا هاشم خان خیابانی که یکی از برجسته ترین فرماندهان و رؤسای مجاهدین بود و بعد از ستارخان و باقرخان از همه معروف تر بود شرکت داشتند، ملیون آغاز کردند به امید اینکه قشون شجاع-الدوله را تار و مار کنند و از میان بردارند و راه ورود آذوقه را به تبریز آزاد کنند.

در این جنگ تمام قوه مجاهدین بکار رفته بود و ستارخان و باقرخان و مجاهدین گرجی و ارمنی در آن شرکت کرده بودند و پیش از سفیده صبح به حمله پرداختند ولی قشون دولتی پایداری می کرد و به کمک شلیک توپ هجوم مجاهدین را سد کرده بود. دامنه جنگ تا خطیب توسعه پیدا کرد و تا غروب آفتاب بطول انجامید ولی موفقیت نصیب هیچیک از دو طرف نشد.

یکی از سرکردگان مجاهدین به نگارنده می گفت که اگر جنگ آن روز چند ساعت دیگر دوام پیدا می کرد شجاع الدوله شکست می خورد و اردو و سپاهش متلاشی می گشت.

هنوز جنگ تمام نشده بود و طرفین دست بگریبان بودند که یکی از نمایندگان انجمن خود را به میدان جنگ رسانید و به ستارخان اطلاع داد که قنصل انگلیس و روس به انجمن آمده اند و اظهار می دارند سفارتین روس و انگلیس با محمدعلیشاه قرار داده اند که جنگ میان ملت تبریز و قشون دولتی برای یک هفته متارکه شود و نیز مقداری خواربار برای نجات مردم شهر از سختی و گرسنگی به شهر وارد خواهند شد. ستارخان به انجمن رفت و با درخواستی که شده بود موافقت کرد و از آن ساعت بواسطه حوادثی که پیش آمد صفحه نوبنی در تاریخ آذربایجان باز شد و حوادثی پیش آمد که در موقع خود به نظر خوانندگان خواهد رسید.



## تشیع جنازه

فردای آن روز چون جنگ ستار که شده بود سران میلیون و مجاهدین با دلی افسرده و چشم گریان جنازه باسکرویل جوان را با تجلیل و تکریم بسیار و دسته گل‌های پیشمار به قبرستان آمریکاییها برده و در آنجا به خاک سپردند. در دو طرف معبر جنازه مجاهدین صف کشیده و تفتنگها را بحالت عزادردوش انداخته بودند و سرخیابانها و میدانگاهها ناطقین روی کرسی خطابه رفته از فداکاری و آزادی طلبی جوان آمریکایی سخن می گفتند و آمرزش او را از خداوند مسئلت می نمودند.

مردم تبریز و انجمن آذربایجان مصمم شدند که مبلغی بتوسط قنصل امریکا برای مادر جوان فقید اهدا کنند ولی قنصل امریکا هدیه مردم تبریز را نپذیرفت.

به امر ستارخان در روی تفتنگی که جوان آمریکایی در میدان جنگ و موقع تیر خوردن دردست داشت شرح فداکاری و تاریخ کشته شدن و نام و روز جنگی که در آن شرکت کرده بود قلمزنی وحک نمودند و به یاد بود انقلاب آزادی تبریز برای مادر پیرش فرستادند.

## ورود قشون روس به خاک ایران

بدبختی ای که از دیرزمانی بر سر ملت تبریز سایه افکنده بود و مصیبتی که چون شمشیر پریکلس بالای سر مردم آن سامان آویخته شده بود بالاخره چون صاعقه بر سر آنان فرود آمد و فجایع و بدبختی‌هایی بوجود آورد که تاریخ بشر نظیر آنرا کمتر دیده و بخاطر دارد و در مجلدات بعد، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

با اینکه محمدعلیشاه بم توسط سفرای روس و انگلیس وعده صریح داده بود که پس از ستارگه جنگ راهها را باز نماید و مانع ورود خوراک و خواربار به تبریز نشود به عهد خود وفا نکرد و باز مردم تبریز دچار قحطی بودند. محمدعلیشاه می‌خواست همان کاری را که بوسیله عین‌الدوله و ایلات و عشایر نتوانست انجام بدهد به دست قشون روس عملی کند و مشروطه و آزادی مردم تبریز را بیاری سرنیزه قشون اجنبی از میان بردارد و ملتی را که خود بر آن سلطنت داشت و خاکی را که حفظ و حراستش را عهده‌دار بود پایمال سم ستور بیگانگان نماید و بوسیله قشون اجنبی از هموطنان خود انتقام بکشد.

روز ششم اردیبهشت سه باتالیان سرباز، چهار اسکادران قزاق و دو باطری توپ و یک دسته مهندس از پل جلفا گذشته روانه تبریز شدند.

مردم بدبخت تبریز برای آنکه بدست روسها نیفتد با سختی و بدبختی گرسنگی را تحمل می‌کردند و دم فرو بسته بودند، با وجود این روز پنجم اردیبهشت نامه‌ای از قنصل انگلیس به این مضمون به انجمن ایالتی آذربایجان رسید، چون دولت ایران از باز نمودن راه خودداری می‌نماید دولت روس و انگلیس بر آن سراند که خود راه آذوقه را باز نمایند.

این نامه قنصل انگلیس که برای سران آزادیخواهان تبریز چون فرمان نابودیشان بود بی‌نهایت آنها را مضطرب و پریشان خاطر نمود و در انجمن به مشورت پرداختند و در نتیجه، رئیس انجمن و اجلال‌الملک و حاجی‌علی‌آقا را نزد قنصل انگلیس فرستادند و تقاضا نمودند که به دولتهای متبوعه خود تلگراف کنند که از آهنگی که دارند بازگردند.



و به خود مشروطه خواهان تبریز فرصت بدهند تا با محمدعلیشاه کنار آمده راه آذوقه را باز کنند، سپس به تلگرافخانه هند و اروپا رفته تلگراف ذیل را که آثار بیچارگی و از خود گذشتگی و علاقه مندی به وطن و آب و خاک ایران از آن نمایان است و خواننده راهر قدر بی رحم باشد متأثر می نماید و بی اختیار اشک از دیدگان جاری می شود به محمدعلیشاه مخابره نمودند: شاه بجای پدر و ملت بجای فرزند است اگر رنجش میان پدر و فرزندان رخ می دهد نباید همسایگان پایه میان گذارند. ما هرچه می خواستیم از آن در می گذریم و شهر را به اعلیحضرت می سپاریم هر رفتاری با ما می خواهند بکنند اعلیحضرت بیدرنگ دستور دهند راه آذوقه باز شود و جایی برای گذشتن سپاه روس به خاک ایران باز نماند.

همه اعضای انجمن و رهبران ملت چون پدر مرده ها گریه می کردند و از بخت بد خود می نالیدند. ستارخان می گفت برای حفظ وطن شما با محمدعلیشاه سازش کنید و من سوار بر اسب خود شده به طرفی روانه می شوم. فردای آنروز حاجی امام جمعه خوئی، کاسران میرزا فرمانفرما و حشمت الدوله از طرف شاه در تلگرافخانه تهران حضور پیدا می کنند و از طرف مردم تبریز تقی زاده، حاجی میرزا سهدی، آقامیرزا اسماعیل نویری، معتمدالتجار، معین الرعايا، آقامیرزا حسین واعظ، شیخ اسماعیل هشترودی، شیخ محمد خیابانی، حاجی اسماعیل آقا میرخیزی، اجلال الملک، آقا محمد تقی آقا، حاجی میرزا علینقی گنجه ای، حاجی میرزا محمد علی اصفهانی و حاجی علی آقا دوا فروش پشت دستگاه تلگرافخانه تبریز مجتمع می شوند و تلگراف ذیل را از طرف شاه در جواب تلگرافی که در بالا نوشتیم به نمایندگان تبریز مخابره می کنند - حاضرین تلگرافخانه، تلگراف شما را در خصوص عبور قشون روس از سرحد ملاحظه کردم این اندازه تزلزل و اضطراب وقتی جا دارد که ما از خیال آسودگی شما غافل باشیم و این کار بزرگ را کوچک شماریم چون بهانه آنها آوردن آذوقه برای اتباع خودشان بود اینک که جنگ متارکه شده تأکید کردیم آذوقه به شهر فرستاده شود ترتیب ورود عین الدوله را به شهر دستور دادم.

هنوز چند ساعت پیشتر از مخابره تلگرافی میان تهران و تبریز نگذشته بود که به تبریز خبر رسید قشون روس از سرحد گذشت و به طرف تبریز رهسپار شد. رهبران ملت برای آخرین بار این تلگراف را به نمایندگان شاه مخابره کردند و با یأس و ناامیدی تلگرافخانه را ترک نمودند.

حضور آقایان عظام، الان خبر بدبختی غیر متوقع رسید و خاکستر مذلت بر سر مملکت.... پیخته شد انالله وانا الیه راجعون مغرضین ملک و ملت به سلامت باشند تمام این الحاحات برای این بود که بلا نازل نگردد الان خبر تلگرافی رسید که قشون روس از سرحد گذشت تا حال سیصد و پنجاه نفر گذشته و مشغول لشکر کشی اند دیگر هیچ حواسی برای این جمع که چون حلقه ماتم اشک حسرت به نتایج جهالت چند نفر مملکت

خراب کن می‌ریزند نمائنده مؤاخذات این زوال مملکت اسلام را به اولیای امور گذاشته می‌خواهیم سرخص بشویم و به درد خود و مصیبت وطن عزیز مشغول باشیم قلم در دست می‌لرزد دیگر تاب نوشتن ندارد.

از کسانی که این تاریخ را می‌خوانند تقاضا دارم که این دو تلگراف نمایندگان ملت ستم‌دیده و مایوس تبریز را دومرتبه سه‌مرتبه بلکه صدمرتبه بخوانند و به فرزندان خود نیز خواندن این دو تلگراف را که مظهر روح وطنپرستی و از خودگذشتگی ملتی است که مدت یازده‌ماه با فدا کردن جان و مال و فرزند برای آزادی تیام کرد و چنان شهامت و سردانگی و فداکاری از خود نشان داد که مورد تعجب و تحسین عالمیان گردید، توصیه نماید و اینک که بردشمن غدار غلبه پیدا کرده و بیش از ده‌هزار نفر مجاهد از جان گذشته آماده فداکاری دارد چون استقلال مملکت را در خطر می‌بیند و پای قشون اجنبی به خاک وطن باز شده برای حفظ وطن از مشروطه، آزادی، آرزو، آمال، افتخارات، مجاهدتها و فداکاریها چشم می‌پوشد و به‌شاه ستمگر می‌گوید بکن با ما آنچه را که می‌خواهی ولی راضی نشو وطن از دست برود و اجنبی برخاک مقدس ایران چیره شود.

۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷ انجمن مقدس ایالتی را با کمال احترام مصدع می‌شود، امروز جناب مستطاب قدسی انتصاب آقامیرزا محمد تقی سلمه‌الله تعالی رئیس انجمن مقدس و جناب جلالتمآب اجل آقای اجلال‌الملک دام‌اجلاله‌العالی و جناب

۵ اردیبه‌نامه قسول روس  
وانگلیس

حاجی آقا دام‌اقباله با دوستداران ملاقات در بعضی فقرات سنوال و جواب و بالاخره در علت و سبب عبور قشون روس از راه جلفا به خاک ایران استفسار نمودند جواباً تفصیل آنرا به آقایان اظهار داشتیم و حالا هم برای اطلاع انجمن محترم ایالتی با نهایت احترام زحمت می‌دهیم بنا به وعده‌ای که اعلیحضرت شهرباری خلدالله‌ملکه و سلطانه در تهران به سفرای روس و انگلیس داده بودند لازم بود راههای آذوقه مفتوح، مجادله را موقوف دارند ولی رؤسای اردوی دولتی ابداً اجازه حمل آذوقه به شهر نداده و شرایط ترک مجادله را مقدس و محترم نشمردند بنابراین دولت انگلیس و روس بنا به ملاحظه شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای اهالی و اتباع خارجه باز شود و مسلم است که با وجود سواران قراجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه برای عابرین ممکن نیست به این ملاحظه قرار گرفته‌اند یک قوه کافی برای توفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شر اشراک تعیین گردد تا اینکه راه مفتوح گردد و پس از حمل آذوقه به شهر و تأمین راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شر اشراک و سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود به شهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نمایند و پس از اعاده



آسایش و آسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاک ایران را ترك و به روسیه مراجعت خواهد کرد اولیای ما مقرر کرده‌اند بهمین نحو به انجمن مقدس ایالتی اعلام نموده و اطمینان بدهیم احترام فائقه را تکرار می‌نماییم.

مهر و امضای قنصل انگلیس راتسلا؛ و مهر و امضای ژنرال قنصل روس اسکندرمیلر.

با مطالعه دقیق مندرجات نامه رسمی نمایندگان دولت روس و انگلیس مشعر برسد نکته اساسی اول آنکه دولتین از نظر اصول نوع پروری و انسانیت قشون به خاک ایران وارد کرده‌اند دوم آنکه قشون دولتی را اشرار خوانده‌اند سوم آنکه صریح نوشته‌اند و متعهد شده‌اند که پس از باز شدن راه و وصول امنیت قشون روس بدون قید و شرطی فوراً خاک ایران را تخلیه خواهد کرد و به روسیه مراجعت خواهد نمود بطوری که خواننده این تاریخ در مجلدات بعدی ملاحظه و مطالعه خواهند فرمود این قشون که بنام انسانیت وارد در مملکت مستقل و بیگناهی شده بود با دستیاری قشون دولتی که آنان را اشرار نامیدند فجایعی مرتکب شد و گناهانی کرد که دنیا را به حیرت دچار نمود و پس از مشروطیت و اعاده امنیت خاک ایران را ترك نمود و به مداخلات ظالمانه و مالکانه خود ادامه داد و در ایران ماند تا وقتی که تخت و تاج امپراطوری روسیه واژگون گردید و دستگاه استبداد آن کشور برچیده شد.

با آنکه با ورود قشون روس به تبریز کاخ آزادی واژگون گردید و مرام و آرزوهای ملت تبریز نقش بر آب شد و آنچه را که به قیمت یازده ماه جنگ و فداکاری و دادن هزارها قربانی و تحمل مشقات جانفرسا بدست آمده بود از دست رفت

(بهار بود تو بودی و عشق بود و امید—بهار رفت و تو رفتی و هرچه بود گذشت) ولی قیام مردانه مردم تبریز سرچشمه آزادی و آزادمردی بود که ارواح مردم ایران را سیراب کرد و تجلیات عالیه انقاع تبریز منبع الهام و فیض قیام مقدس ملت ایران شد.

جانبازی ملت تبریز ملت ایران را تکان داد و انقلاب گیلان و اصفهان را بوجود آورد و در نتیجه شاه بد کردار از روی تخت سرنگون شد و پس از یکسال و اندی مجدداً ستاره آزادی در افق ایران طلوع کرد و درفش آزادی بر سر در مجلس شورای ملی به اهتزاز درآمد و شهر و ملت بظاهر شکست دیده و نا کام تبریز چون قهرمانی زنده در تاریخ آزادی ایران جاویدان گشت و رهبران انقلاب تبریز چون پهلوانان باستانی نام بلند و گرامیشان در سربلوه تاریخ آزادی ثبت گردید و کاخ پیدادگری امپراطوران روسیه و سلاطین قاجاریه بکی بعد از دیگری فرو ریخت و سیعلم‌الدین ظلموا ای منتقلب ینتقلبون.

## تعطیل عمومی

پس از آنکه محمدعلیشاه دست‌بکار تشکیل مجلس شورای دولتی زد مشروطه‌خواهان بیش از پیش یقین پیدا کردند که این مرد ناپاک جز حقه‌بازی و نیرنگ و وقت‌گذراندن و مردم را فریب دادن منظوری ندارد و دیگر نباید انتظاری از طرف او داشت و امیدوار به سازش با او بود.

این بود که مردم تهران تصمیم گرفتند که دست به یک تعطیل عمومی بزنند و تمام دکان‌ها و بازارها را ببندند و هزارها نفر به سفارتخانه‌ها رفته و در آنجا مستحضر بشوند. این تصمیم عملی گردید و دکان‌ها و بازارها بسته شد و عده‌ای هم به سفارت اطریش رفتند و چون محل سفارت گنجایش پذیرایی آنها را نداشت بناچارخانه‌ای در مجاورت سفارت اجاره کردند و پناهندگان را در آن خانه پذیرفتند.

در همان ایام در مقامات دولتی گفتگومی شد که مشروطه‌خواهان مجامع و محافل سری تشکیل داده‌اند و هزارها نفر را مسلح نموده و بزودی دست به یک قیام مسلح خواهند زد. شهرت این خبر تأثیر بسزایی در دربار و محمدعلیشاه نمود و به‌خیال چاره‌جویی برآمد.

سعدالدوله که تا آن زمان در کمین موقع مناسبی بود و با سفرای خارجه سروکار داشت (چنانچه مخبررویتز از قول سفیر روس خبری به این مضمون منتشر نمود: سعدالدوله مدعی است که هرگاه زمامدار بشود وسایل سازش میان شاه و ملت را می‌تواند فراهم کند و قادر است که شاه را به باز کردن مجلس وادار نماید) خود را در میان انداخت و بطوری که خواهیم نگاشت با جلب مساعدت مقامات خارجی موجبات سقوط کابینه مشیرالسلطنه را فراهم نمود و به ریاست دولت منصوب گردید و برای تسکین غلیانی که در افکار عمومی بود به برگزیدگان مشروطه‌خواهان پیغام داد که تمام قوای خود را برای افتتاح مجلس شورای ملی بکار خواهد بست.

محمدعلیشاه که از بسته شدن بازار نگران شده و از ترس قیام عمومی مردم تهران مضطرب و پریشان‌خاطر گشته بود چند نفر از معارف ملیون از جمله



صنیع الدوله را به حضور طلبید و با آنها به گفتگو پرداخت.

نمایندگان مذکور اسناد و احکامی از مقامات عالی روحانیت عتبات به شاه ارائه دادند که برطبق آن احکام قانون اساسی کاملاً منطبق با موازین شرع مبین اسلام است و کوچکترین مخالفتی با دین اسلام ندارد بطوری که سابقاً هم نوشتیم شاه برای اینکه زیربار مشروطیت نرود و مجلس را باز نکند احکام و تلگرافاتی که ملاحای مستبد در مخالف بودن قانون اساسی و مشروطیت با دین اسلام منتشر کرده بودند دست آویز قرار داده بود و می خواست به خارجیها و ایرانیها بفهماند که چون او یک مسلمان معتقد و با ایمان است زیربار کاری که مخالف با اسلام است نخواهد رفت ولی پیش آمد وقایع و حوادث او را مجبور به تمکین نمود و به نمایندگان ملیون وعده داد که مجلس را برطبق قانون اساسی مفتوح خواهد نمود و از آنها تقاضا کرد که از قیام مردم جلوگیری نکنند.

در همان روزها نمایندگان سفارت روس و انگلیس پس از مدتی سکوت و ستار که شاه را ملاقات کردند و از انقلاباتی که در تمام شهرستانهای ایران برپا شده بود گفتگو نمودند و به او خاطر نشان کردند که مجلس شورای دولتی مورد قبول ملت ایران نیست و هرگاه به این منوال پیش برود زوال سلطنت او حتمی و مسلم است. شاه برای دفعه دیگر به نمایندگان مذکور وعده داد که مجلس شورای ملی و مجلس سنا را در اول ماه محرم افتتاح خواهد کرد در گزارشی که کاردار سفارت انگلیس به لندن می دهد می نویسد اردویی که محمدعلیشاه در باغشاه دور خود جمع کرده و دسته الواط و اشراری که طرفدارانش تشکیل داده اند بعدی لجام گسسته و خودسر هستند که بیم آن می رود که به شهر ریخته و خانه های مردم را غارت کنند، چنانچه ۲۶ دسامبر ژاندارمهای دولتی بطور جسورانه مزاحم منشی باشی سفارت انگلیس شدند.

در همان روزهایی که وقایع بالا در تهران می گذشت و اردویی

انقلابی گیلان به طرف تهران حرکت کرده بود و بختیاربها

مشغول تجهیز سوار بودند انقلابی در مشهد از طرف مشروطه.

در مشهد و فارس

خواهان برپا شد که مقامات دولتی را بی اندازه نگران ساخت.

انقلابیون که موفق به بستن بازارها شدند و دسته دسته با شعایر ملی به طرف صحن مقدس

می رفتند، فریاد می کردند ما مشروطه می خواهیم شاه باید مجلس را باز کند و عفو

عمومی به همه مشروطه خواهان بدهد.

محمدعلیشاه دستورات اکید به ایالت و رئیس قشون خراسان برای جلوگیری و

تنبیه انقلابیون صادر کرد ولی کاری از پیش نبرد و مردم با سرسختی خواستار

مشروطه بودند و احکام علمای نجف را به طبع رسانیده در کوچه و بازار منتشر می نمودند.

عجب در اینست که بسیاری از مستبدین معروف هم به مشروطه خواهان ملحق

شده بودند و نیز عده زیادی از دهات و قصبات اطراف شهر دسته‌دسته برای یاری مشروطه‌خواهان به‌شهر وارد شدند. مشروطه‌خواهان پس از آنکه موقعیت خود را محکم نمودند تلگرافخانه را تصرف کردند و راه مخابرات میان شاه و مأمورین خراسان را بستند.

در نتیجه این قیام بیگلربیگی شهر و عده‌ای از مأمورین دولت از کار منفصل شدند و عفو عمومی به‌سردم داده شد و وعده افتتاح مجلس شورای ملی با قید قول و قسم تضمین گردید ولی با این حال رؤسای مشروطه‌خواهان که هرگز به‌وعده‌های محمدعلیشاه اطمینان نداشتند همچنان در صحن مطهر باقی ماندند و انتظار افتتاح مجلس شورای ملی را داشتند.

در همان ایام در نتیجه قیام سیدعبدالحسین لاری مردم شیراز به‌تظاهرات شدیدی برله مشروطه پرداختند و جمعی در تلگرافخانه متحصن شدند و تلگرافاتی به‌تهران مخابره نمودند و بطور صریح و روشن اعلام داشتند که هرگاه شاه بفوریت فرمان افتتاح مجلس شورای ملی را امضا نکند ملت شیراز هم همان راهی را که مردم گیلان و اصفهان در پیش گرفتند پیروی خواهد کرد و تا وصول به‌مقصود برپای نخواهد نشست.

چون بیم آن می‌رفت که سیدعبدالحسین لاری با جمعی که گرد خود جمع کرده بود رهسپار شیراز گردد و یاری مشروطه‌خواهان شهر را تصرف نماید دولت‌ها مصلحت دانستند که برای جلوگیری از قیام سیدلاری اردویی به‌ریاست سالارالسلطان برادر قوام‌الملک تشکیل بدهند و او را مأمور لار و سرکوبی سید نمایند سالارالسلطان در اندک زمانی موفق شد قشونی از افواج ساخلو شیراز و ایلات خمسه تشکیل بدهد و رهسپار لار گردد ولی در اولین مقابله که میان میلیون و اردوی دولتی روی داد دولت‌ها شکست خوردند و راه فرار را پیش گرفتند و در نتیجه یک شکست دیگر نصیب محمدعلیشاه و یارانش گردید.

مشروطه‌خواهان بندرعباس بکمک میلیون لار با یک حمله ناگهانی بندرعباس را تصرف کردند و گمرک را در حیطه اختیار خود درآوردند.

### تصرف بندرعباس

بطوری که آژانس رویتر خبر داد دولت انگلیس پس از تصرف شهر دو کشتی کوچک جنگی به‌بندرعباس فرستاد و مداخل بندر را اشغال کرد ولی در امور شهر مداخله نکرد.

میلیون، کارگزار را که از مشروطه‌خواهان بود به‌حکومت شهر منصوب نمودند و به‌رئیس گمرک که یک نفر بلژیکی بود تکلیف کردند که در صورتی که مایل است همچنان ریاست گمرک را عهده‌دار باشد باید خود را مستخدم ملت بداند و عواید گمرک را



به انجمنی که زمام شهر را در دست دارد بپردازد.

از طرف امیرالبحر انگلیس اعلام شد در صورتی که خطری برای اتباع انگلیس پیش نیاید قشون بحریه انگلیس در خشکی پیاده نخواهد شد ولی چون گمرک بندرعباس در رهن دولت انگلیس است ملیون باید عواید گمرک را به مقامات انگلیسی بپردازند.

انگلیسها یک قایق جنگی هم به بوشهر فرستادند در صورتی که کوچکترین اغتشاشی در بوشهر ظهور نکرده بود و کمترین خطری برای اتباع انگلیس در کار نبود. پس از آنکه قایق جنگی مذکور وارد بندر بوشهر شد عده‌ای از مشروطه‌خواهان تنگستانی که همه مسلح بودند به پیشوایی سیدمرتضی اهرمی وارد بوشهر شدند و بدون خونریزی و کشمکش شهر و گمرک را تصرف نمودند و مأمورین گمرک را از کار برکنار نمودند، قنصل انگلیس به رؤسای ملیون یادداشتی فرستاد و در آن متذکر شد که باید عواید گمرک را به مأمورین دولت انگلیس از بابت فرع استقراض بپردازند و نیز قنصل انگلیس از دولت خود درخواست نمود که بغوریت یک کشتی جنگی برای تقویت قنصلگری به بوشهر اعزام دارند.

پس از واقعه قتل چهار نفر متحصنین حضرت عبدالعظیم از طرف طرفداران شاه، چون جماعتی از مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی پناهنده بودند و مستحفظین سفارتخانه مذکور هم چند نفر سرباز و قزاق ایرانی بود و سفیر عثمانی به

**نگرانی**  
**سفیر کبیر عثمانی**

مستحفظین ایرانی اعتماد نداشت و نگران بود که ممکن است به تحریک دربار جمعی از اراذل و اوباش به سفارت ریخته و پناهندگان را قتل عام کنند لذا تلگرافی به باب عالی کرد و تقاضا نمود که بدون فوت وقت یک عده سرباز عثمانی برای محافظت سفارتخانه به تهران اعزام دارند. و نیز سفیر انگلیس و عثمانی یادداشتی به مضمون ذیل به وزارت خارجه ایران فرستادند:

چون ما یقین داریم قتل چهار نفر متحصنین حضرت عبدالعظیم به تحریک مفاخره الملک حاکم تهران بود و ممکن است همین رفتار با پناهندگان سفارت عثمانی بشود اینست که انفصال حاکم تهران و مجازات او را از دولت ایران خواستاریم.

## کابینه سعدالدوله

سعدالدوله که از طلوع مشروطیت یک آرزو در دل داشت و آن رسیدن به مقام صدارت بود و تمام نقشه‌هایی که در زندگانی ننگینش بازی کرد برای وصول بهمین منظور بود از موقعیت سیاسی مملکت و تزلزلی که در دستگاه استبداد پیدا شده بود استفاده کرد و به نمایندگان خارجه مقیم تهران فهماند که اگر زمام مملکت به دست او سپرده شود قادر خواهد بود بیان شاه و ملت را التیام بدهد و بدون آنکه لطمه‌ای به مقام سلطنت وارد بیاید رضای مردم را فراهم خواهد کرد سفرای خارجه هم که از دیکتاتوری امیربهادر جنگ فوق‌العاده دل‌تنگ بودند و او را بزرگترین مانع سازگاری شاه و ملت می‌پنداشتند به محمدعلیشاه فشار آوردند که سعدالدوله را به مقام ریاست وزرایی منصوب نماید. محمدعلیشاه از سعدالدوله نگران بود و به او اطمینان نداشت و از جاه‌طلبی او می‌ترسید ولی فشار سفرای خارجه و پیشرفت قیام ملی در تمام شهرستانها محمدعلی‌شاه را مجبور نمودند سعدالدوله را به صدارت منصوب نماید.

سعدالدوله پس از یک جلسه محرمانه با محمدعلیشاه با فرمان صدارت به‌خانه خود رفت و کابینه را از اشخاص ذیل تشکیل داد: فرمانفرما وزیر داخله، ناصرالملک وزیر مالیه (ناصرالملک در اروپا بود و عضویت کابینه را نپذیرفت) مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف، مهندس‌الممالک وزیر فواید عامه و خود سعدالدوله وزارت خارجه را عهده‌دار گشت.

مستوفی‌الممالک می‌گفت روزی که سعدالدوله ما را به منزل خودش برای عضویت کابینه دعوت کرد تمارض کرده و در اطاق خوابش روی تخت مجلی دراز کشیده بود و با یک تکبیر بی سابقه‌ای ما را پذیرفت و چنان شاه دستوری صحبت می‌کرد که همه ما در شگفت شدیم.

به من وزارت جنگ را تکلیف کرد من گفتم من از نظار سررشته و اطلاعی ندارم بهتر است دیگری را برای وزارت جنگ انتخاب کنید یکی از وزرا پیشنهاد کرد که فرمانفرما به سمت وزیر جنگ برگزیده شود، فرمانفرما جداً امتناع کرد و گفت با اینکه



من از هر کس بهتر به اوضاع قشون و لشکر کشی سابقه و اطلاع دارم و از عهده وزارت جنگ برمی آیم ولی در این موقع که شاه با ملت خود در جنگ است من این پست را نمی پذیرم و مسئولیت این شغل مهم را قبول نمی کنم و از عاقبت این سرسختی شاه در مقابل خواسته های ملت بی اندازه نگران هستم و عاقبت خوبی در کارها نمی بینم.

محمدعلیشاه که بر طبق احکام روحانیون مستبد و تمایل قلبی خودش مشروطه را مخالف دین اسلام اعلام نمود و در دستخطی که منتشر کرد صریحاً نوشت که چون مشروطه مخالف دین اسلام است دیگر اقدام به برقراری آن نخواهم

مشروطیت  
موافق دین شد

کرد در اثر فشار عمومی و انقلابات در سرتاسر کشور و فتوحات مشروطه خواهان تبریز و حرکت اردوی انقلابی گیلان به طرف تهران و قیام بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرستانها بنفع مشروطیت، خواهی نخواهی اجباراً به تقاضای ملت گردن نهاد و اعلانات و فرمانهای پی در پی صادر کرد و به سفرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحصنین از سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم بر طبق قانون اساسی و مقررات اصولی مجلس شورای ملی را مفتوح و مشروطیت را با همان کمیت و کیفیت در ایران برقرار خواهد نمود.

پس از انتشار این اعلانات روز سوم اردیبهشت پناهندگان از تحصن خارج شدند و مقدمات افتتاح مجلس با تجدیدنظر در قانون انتخابات فراهم گردید. مردم تهران و بعضی از شهرستانها پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس شهرها را آیین بستند و چراغان کردند ولی انقلابیون گیلان که در همان شب جشن شهرقزوین را تصرف کردند کوچکترین اعتنایی به فرمان محمدعلیشاه نکردند و آماده برای حمله به تهران شدند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس نمایندگان سفارت روس و انگلیس به اصفهان و قزوین رفتند و سپهدار و سردار اسعد و رؤسای مجاهدین را ملاقات نمودند و بنام دولت متبوعه خود به آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده که مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز بشود و دوباره تقدیرات ملک و مملکت بدست نمایندگان ملت بیفتد دیگر قشون کشی به تهران و جنگ کردن با شاه مورد ندارد و ما مصلحت می دانیم شما از راهی که آمده اید برگردید و منتظر افتتاح مجلس بشوید آنها جواب دادند که ما با کسی جنگ نداریم و جز برقراری مشروطیت چیزی نمی خواهیم و برای همین منظور به تهران می رویم که ناظر اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس باشیم و هرگاه محمدعلیشاه به عهد و قول خودش عمل کند و مجلس را باز نماید ما پس از افتتاح مجلس اسلحه خود را کنار گذاشته قشونی را که جمع کرده ایم متفرق نموده و به اوطان خود باز خواهیم گشت.

اگرچه فصلی که در کتاب اول این تاریخ در تحت عنوان چرا از نعمت مشروطه برخوردار نشدیم و داستان مجاهد روز شنبه ما را از قلم فرسایی در اطراف منافقین بی نیاز می کند ولی تعقیب جریان وقایع روز ما را اجباراً وارد در این بحث نمود.

دوباره منافقین  
بکار افتادند

کرسی نشینان باغشاه که در آن همه فجایع و جنایات سهمیم و شریک بودند همینکه استشمام کردند که سلطنت محمدعلیشاه روبه زوال می رود و ستاره مشروطیت دارد در افق ظاهر می شود چنانچه شیوه آن نامردان بود بعنوان خیرخواهی و صلح طلبی و جانب گیری از ملت و مشروطیت خود را میانجی بین دربار و مشروطه خواهان قرار دادند و وارد میدان عمل شدند و همانهایی که تا دیروز از ملاقات آزادیخواهان اجتناب می کردند و آنان را مفسد فی الارض می نامیدند و ریختن خون آنها را حلال می دانستند بنای آمد و شد را با سران آزادیخواهان گذاردند و حتی سامورین مخفی نزد سپهدار و سردار اسعد و سایر سرداران ملی فرستادند و خود را مشروطه خواه باطنی و طرفدار حقیقی ملت اعلام کردند و همکاری خود را با شاه جابر و مستکار بنابر مصلحت ملک و ملت قلمداد نمودند و تن در دادن شاه را به مشروطیت بر اثر اقدامات خود جلوه دادند، حتی این مردان هزارو برای جلب اعتماد مشروطه خواهان گزارشهای محرمانه از دستگاه محمدعلیشاه به رؤسای تشون ملی می دادند و آنها را راهنمایی می کردند ولی از خدمتگزاری به محمدعلیشاه هم دست نکشیده بودند و اخباری که از اردوهای انقلابی بدست می آوردند به اطلاع محمدعلیشاه می رساندند و به این ترتیب اطمینان دوطرف را به خود جلب کرده و خود را وارد معرکه کردند و عاقبت نتیجه ای که می خواستند بدست آوردند و پس از فتح تهران و فرار محمدعلیشاه اکثر کرسی نشینان باغشاه و مستبدین معروف در دولت مشروطه مقامی پیدا کردند و به کوری چشم آزادیخواهان که با خون خود مشروطه را بدست آورده بودند زمامدار دولت مشروطه شدند و به ربش کسانی که آن انقلاب عظیم را با هزارها فداکاری بوجود آوردند خندیدند.

کسروی در تاریخ هیجده ساله این منافقین را میوه چین نام نهاده زیرا این پست فطرتها همینکه دیگران با خون دل محصولی را می کارند و عمل می آورند در موقع بهره برداری پیدا می شوند و از نتیجه رنج و زحمت دیگران بزرگترین سهم را می برند و حتی سهمی هم به آنها می دهد که آن محصول را کشته و ببار آورده اند نمی دهند.

علت موفقیت این طبقه که خداوند در قرآن مجید آنان را در ردیف کفار قرار داده است این است که این افراد در تمام معنی کلمه لامذهب هستند و به هیچ اصلی بستگی و علاقمندی ندارند. اینها نه دین دارند و نه معنی وطنپرستی را می دانند، اینها نه